



نشر بی دگل
Bidgol Publishing

سرشناسه: کرونین، استفانی Cronin, Stephanie
عنوان و نام پدیدآور: سیاست ایلی در ایران: ستیز روستایی و دولت جدید، ۱۳۲۰-۱۳۰۰ / استفانی کرونین؛
ترجمه حمیدرضا یوسفی
مشخصات نشر: تهران: بیدگل، ۱۴۰۵
مشخصات ظاهری: ۳۶۷ ص.
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۳۱۳-۲۲۸-۵-۵
وضعیت فهرست نویسی: فیبا

یادداشت: عنوان اصلی: Tribal Politics in Iran: Rural Conflict and the New State, 1921-1941, 2007
یادداشت: کتاب حاضر با عناوین "رضا شاه و مسئله ایلات: ستیزه روستاییان و دولت جدید ۱۳۲۰-۱۳۰۰" و
"سیاست‌های عشایری در ایران: حکومت جدید و منازعات روستایی (۱۳۲۰-۱۳۰۰)" توسط مترجمان
و ناشران متفاوت در سال‌های مختلف فیبا دریافت کرده است.

عنوان دیگر: ستیز روستایی و دولت جدید، ۱۳۲۰-۱۳۰۰

عنوان دیگر: رضا شاه و مسئله ایلات: ستیزه روستاییان و دولت جدید ۱۳۲۰-۱۳۰۰

عنوان دیگر: قبایل و نظام قبیله‌ای -- ایران -- سیاست دولت

موضوع: Tribes -- Government Policy -- Iran

موضوع: بختیاری -- سیاست و حکومت -- قرن ۱۴

موضوع: Bakhtiari (Iranian People) -- Politics and Government -- 20th Century

موضوع: قبایل و نظام قبیله‌ای -- ایران -- تاریخ

موضوع: Tribes -- Iran -- History

موضوع: ایران -- سیاست و حکومت -- ۱۳۵۷-۱۳۰۴

موضوع: Iran -- Politics and Government -- 1925-1979

موضوع: ایران -- روابط قومی

موضوع: Iran -- Ethnic Relations

شناسه افزوده: یوسفی، حمیدرضا، ۱۳۶۷، مترجم

رده‌بندی کنگره: DSR1۴۸۲

رده‌بندی دیویی: ۹۵۵/۰۸۲

شماره کتاب‌شناسی ملی: ۱۰۳۵۴۱۰۴



سیاست ایلی در ایران

ستیز روستایی و دولت جدید ۱۳۲۰-۱۳۰۰

| استفانی کرونین | ترجمه حمیدرضا یوسفی |

Tribal Politics in Iran

Rural Conflict and The New State 1921-1941

| Stephanie Cronin | Hamidreza Yousefi |

سیاست ایلی در ایران

ستیز روستایی و دولت جدید، ۱۳۲۰-۱۳۰۰

استفانی کرونین

ترجمه حمیدرضا یوسفی

ویراستار: میترا سلیمانی

نمونه خوان: فهیمه اسدی

طراح یونیفرم: سیاوش تصاعدیان

طراح جلد: محیا زاد

صفحه آرا: نرگس نیک زاد

مدیر تولید: مصطفی شریفی

چاپ اول، تابستان ۱۴۰۵ تهران، ۵۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۳۱۳-۲۲۸-۵

 Bidgol Publishing co. | نشر بیگل

تلفن انتشارات: ۲۸۴۲۱۷۱۷

فروشگاه تهران، خیابان انقلاب، بین ۱۲ فروردین و فخر رازی، پلاک ۱۲۷۴

تلفن: ۶۶۴۶۳۵۴۵، ۶۶۹۶۳۶۱۷

فروشگاه بابلسر، مجتمع تجاری میزبان، طبقه دوم

تلفن: ۰۱۱-۳۵۵۵۷۹۵۲

همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است.

bidgol.ir

فهرست

| | |
|-----|--|
| ۷ | مقدمه |
| ۲۹ | ۱. ایل و دولت: «مسئله ایلی» در ایران |
| ۶۷ | ۲. دولت جدید و نابودی سران ایلی: خوانین بزرگ بختیاری |
| ۱۱۵ | ۳. چالش‌هایی از درون و از پایین: خوانین کهنتر، عشایر و دهقانان بختیاری |
| ۱۳۹ | ۴. دولت جدید و فقرای روستایی |
| ۱۷۷ | ۵. مقاومت روستایی: قیام‌های ایلی ۱۳۰۸ |
| ۲۰۷ | ۶. سیاست بدهی: شرکت نفت ایران و انگلیس و خوانین بختیاری |
| ۲۴۷ | ۷. سیاست وحشت: سقوط جعفرقلی خان سردار اسعد بختیاری و «توطئه بختیاری» |
| ۲۹۳ | نتیجه‌گیری: پایان سیاست ایلی در ایران |
| ۳۱۷ | پیوست: اردوکشی‌ها و عملیات علیه ایلات، ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰ هجری شمسی |
| ۳۲۱ | نقشه‌ها |
| ۳۲۳ | یادداشت‌ها |
| ۳۵۵ | کتاب‌شناسی |
| ۳۶۳ | نمایه |

مقدمه

تاریخ معاصر خاورمیانه به روشنی نشان می‌دهد که سیاست ایلی همچنان موضوع مهمی است. در واقع، این نوع سیاست‌ها حتی بار دیگر اهمیت یافتند، مخصوصاً در کشورهایی که درگیر بحران‌های سیاسی‌اند، مانند عراق و افغانستان، جایی که ساختارهای دولت مدرن یا تضعیف شده یا از هم پاشیده و فرایند دولت‌سازی، که مشخصهٔ قرن بیستم است، تا حدی وارونه شده. فصل‌های پیش رو تلاش می‌کنند از رهگذر مجموعه‌ای از مطالعات عینی واقعیت‌های غالباً نادیده‌گرفته شده یا به اشتباه تفسیرشدهٔ سیاست ایلی را روشن سازند و تمرکز تاریخی خود را بر منطقه و دوره‌ای بگذارند که این سیاست‌ها صحنهٔ منازعاتی شدید بوده‌اند: ایران در دورهٔ رضا شاه. تجربهٔ ایران در دورهٔ پهلوی اول در تاریخ بسیاری از کشورهای خاورمیانهٔ آن زمان انعکاس یافت. الگوی نوسازی‌ای (مدرنیزاسیون) که در ایران دنبال شد نمونه‌ای شاخص از خاورمیانهٔ میان دو جنگ جهانی بود. حکومت‌های چپ و راست، پادشاهی‌ها و جمهوری‌ها، از جمله رژیم‌های گوناگونی چون ترکیهٔ مصطفی کمال آتاتورک، افغانستانِ امان‌الله خان، آسیای مرکزی زیر سلطهٔ بلشویک‌ها، و حتی عراقِ افسران جیش‌الشریفی، همگی به نوعی برنامه‌های «نوسازی اقتدارگرایانه» دست زدند که مشخصهٔ آنها دگرگونی سریع اجتماعی و توسعهٔ اقتصادی دولت‌محور بود. همهٔ این دولت‌ها سعی می‌کردند تا

قدرت ایلات را درهم بشکنند، کوچ‌نشینی را مهار کنند و قدرت دولت را در سراسر روستاها گسترش دهند، و هریک به میزانی، در پی پروراندن جامعه‌ای همگن بودند که سیمایی اروپایی شده دارد و از نظر شیوه‌های بیان فرهنگی مدرن است. تجربه ایران از جنبه‌های خاص‌تری نیز حائز اهمیت است. دگرگونی نخبگان روستایی — که طی آن پایگاه ایلی خود را یا از دست دادند یا رها کردند و یا از آن محروم گشتند و به مالکان و زمین‌داران غایب و وابسته به دولت تبدیل شدند — با روندهای مشابهی در ایالات عربی امپراتوری عثمانی همخوانی داشت؛ همان‌هایی که بعدها به کشورهای مدرنی چون سوریه و عراق تبدیل شدند. به همین ترتیب، برآمدن نسل جوان‌تری از نخبگان که مشتاق بودند تا سازمان‌ها و ایدئولوژی‌های سیاسی را بیازمایند و آمادگی این را داشتند که رهبری والدین و طبقه اعیان را به چالش بکشند، در بخش بزرگی از خاورمیانه میان دو جنگ بزرگ اتفاقی مشترک بود، مخصوصاً در فلسطین، سوریه و عراق. [۱]

نخبگان ملی‌گرای ایران در آغاز دوره پهلوی از پیروزی‌های نظامی رژیم بر مخالفان ایلی — چه آنها که به‌واقع مخالفشان بودند و چه ایلاتی که در تصورشان معارض آنها بودند — استقبال و به مناسبت این کامیابی‌ها جشن‌هایی برگزار کردند. این پیروزی‌ها گواهی بر این تلقی بود که قدرت ایلات دشمن تجدد (مدرنیته) و امری کهنه و منسوخ و رضا شاه منجی ملی ایران است. برداشت مخالفان از «مسئله ایلی» — هرچند به‌شکلی تعدیل شده — به پژوهش‌های غربی نیز راه یافت و در نتیجه بخش عمده‌ای از این پژوهش‌ها رضا شاه را حاکمی می‌دانستند که سیاست‌های ایلی‌خشن اما اجتناب‌ناپذیری در فرایند پیشرفت و «نوسازی» ایران اتخاذ می‌کرد. تحلیلی که در ادامه می‌آید، این تصویر مرسوم و جاافتاده را از چند جهت به چالش می‌کشد. این تحلیل با الهام از رویکردهایی که تاریخ‌نگاران اجتماعی‌ای چون اریک هابسبام، جورج روده و ادوارد تامپسون و نیز مکتب «مطالعات فرودستان» در تاریخ‌نگاری جنوب آسیا پیش نهاده‌اند، روایت مسلط ملی‌گرایانه از سیاست ایلی ایران را نقد می‌کند؛ روایتی که هم‌زمان

با ایدئولوژی نوگرایانه (مدرنیستی) اواخر قرن نوزدهم پدید آمد و با برآمدن دودمان پهلوی پشتوانه قدرت دولتی یافت، تا انقلاب ۱۳۵۷ دوام آورد و هنوز در بسیاری محافل زنده است.

«مسئله ایلی» در ایران اوایل پهلوی معمولاً موضوعی حاشیه‌ای در نظر گرفته می‌شد، چراکه بیشتر مسئله‌ای امنیتی بود تا سیاسی. اما سیاست‌های ایلی برعکس، این «مسئله» را محور تلاش دولت‌سازی رضا شاه قرار می‌دهد. ضرورت مطیع ساختن سران ایلات در برابر اقتدار دولت ایران و تبدیل عشایر به کشاورزان یک جانشین از قرن نوزدهم، بخشی از جریان اصلی ایده‌های اصلاحی در ایران بود. رضا شاه با اجرای این برنامه در واقع مطالبات دیرینه مشروطه‌خواهان ایرانی را تحقق بخشید و رژیم او از همین رهگذر محبوبیت بسیاری یافت. عزم دولت جدید برای رویارویی با چالش قدرت ایلات در چشم ملی‌گرایان آشکارا با ناتوانی حکومت قاجار در تضاد بود. از این نظر، سیاست رضا شاه در قبال ایلات را می‌توان بخشی از تلاش بزرگ‌تر او برای تصاحب و پیشبرد برنامه اصلاحات ایرانی دانست؛ تلاشی که این سیاست را به یکی از عناصر کلیدی روایت ملی‌گرایی سکولار ایرانی بدل کرد، روایتی که در دوره [زمامداری] او شکل گرفت و تثبیت شد.

با آنکه اصول کلی‌ای که سیاست رضا شاه را در قبال ایلات، مخصوصاً اسکان عشایر، شکل می‌داد از ایده‌های مشروطه‌خواهان پیشین گرفته شده بود، اجرای آن از سوی رژیم او در چند جنبه مهم کاملاً بدیع و بی‌سابقه بود. [۲] این سیاست از نظر انگیزه سیاسی — به خصوص اینکه رسیدن به اهداف مشخص ملی را بر هرگونه نگرانی درباره بهبود وضعیت واقعی گروه‌های متأثر مقدم می‌داشت — با رویکرد کلی اصلاحگران پیشین همخوانی داشت. [۳] با این‌همه، هرچند خود این سیاست تازگی نداشت، سرعت و روش‌های اجرایش بی‌سابقه بود. از این نظر، سیاست ایلی رضا شاه تصویری روشن از ماهیت رژیم در دهه دوم حکمرانی‌اش به دست می‌دهد. همانند یکی دیگر از اصلاحات بزرگ همان دوره، یعنی کشف حجاب، اسکان

اجباری و گستردهٔ عشایر نیز تقریباً یک شبه و با توسل به زور تحمیل شد. در واقع، اجرای این دو نمونهٔ برجسته از اصلاحات دههٔ ۱۳۱۰ خصیصه‌های مشترک بسیاری داشت. در هر دو مورد، استفادهٔ رژیم از روش‌های اداری و اجبار، اتکا به احکام دستوری از مرکز، عدم سنخیت آن با واقعیات موجود، بی‌اعتنایی به فرار و طفره‌روی گسترده از قوانین به واسطهٔ رشوه و فساد یا ناآگاهی از آن، ناتوانی یا حتی خصومت مقامات محلی مسئول اجرا، جز دشمنی مردم با دودمان پهلوی و نفرت ماندگارشان از آن میراثی بر جای نگذاشت. [۴]

این کتاب باورهای متعارف پیرامون «سیاست ایلی» در ایران را به چالش می‌کشد و از این طریق استدلال می‌کند که صورت‌بندی ایدئولوژیک نخبگان ملی‌گرا از پویایی ایل و دولت بر پایهٔ سوءتفاهمی اساسی بود که دربارهٔ نقش‌ها و نگرش‌های واقعی نخبگان ایلی و تودهٔ جمعیت‌های ایلاتی، چه عشایر (کوچ‌رو) چه عشایر نیمه‌کوچنده و چه یک‌جانشین، داشتند. افزون بر این، استدلال می‌کند که نه‌تنها اتخاذ رویکردی از سوی دولت جدید که بر فرض دشمنی ذاتی ایلات و به تبع آن توسل سریع به اجبار مبتنی بود، مشکلاتی را که قرار بود حل کند تشدید کرد، بلکه تأیید پرشور نخبگان سیاسی از این «راه‌حل» برای مسئلهٔ ایلی، برای خود نخبگان نیز فاجعه‌آمیز بود. و از طرف دیگر این مسئله بیش از هر عاملی به رشد گرایش‌های نظامی‌گرایانه و اقتدارگرایانه دامن زد و راه را برای یک دهه سرکوب و دیکتاتوری هموار ساخت.

این کتاب همچنین با دوره‌بندی مرسوم ایران اوایل پهلوی که خلع سلاح و اسکان ایلات را فرایند تدریجی و گریزناپذیر آرام‌سازی تصویر کرده — که گهگاه با دوره‌هایی از خشونت شدید نیز همراه بود — مخالفت می‌کند؛ فرایندی که هم‌زمان و همگام با اهداف گسترده‌تر نوسازی پیش می‌رفت. در مقابل، فصل‌های پیش رو روایتی ناپایدارتر را ارائه می‌کنند: سیاست‌هایی که در هر دو سطح مرکزی و محلی با عمل‌گرایی، و حتی اعمال خودسرانه — که هم با بازگشت‌های ناگهانی و ابتکارات دفعی

و هم با عقب‌نشینی‌های ناگهانی و یک‌شبه — مشخص می‌شوند و در کل بیش از آنکه بر ایدئولوژی یا استراتژی ملی استوار باشند تابع واقعیت‌های سیاسی و نیازهای لحظه‌ای بودند. به‌طور کلی، کتاب سه مرحله نسبتاً متمایز را در سیاست‌های ایللی رضا شاه بررسی می‌کند: مرحله اول، در نیمه اول دهه ۱۳۰۰ و عمدتاً شامل برقراری امنیت و مهار جاه‌طلبی‌ها و استقلال‌طلبی‌های خوانین ایلات و بزرگان منطقه‌ای بود؛ تحولاتی که پس از هرج‌ومرج دهه پیشین، هم از سوی شهرنشینان و هم روستاییان، چه عشایر کوچ‌رو چه یک‌جانشین، با استقبال روبه‌رو شد. مرحله کوتاه‌مدت دوم از ۱۳۰۶ تا ۱۳۰۸ ادامه یافت و در آن رژیم برنامه‌ای بنیادی و شتابان برای تغییرات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در پیش گرفت، برنامه‌ای که هدفش نه خان‌ها که دگرگون کردن زندگی و موقعیت مردم عادی ایلات بود، که در نهایت شورش‌های خشونت‌آمیز ایلات را در پی داشت و اقتدار رژیم را در بخش‌هایی از کشور به چالش کشید. دوره سوم، سراسر دهه دوم عمر رژیم را دربرگرفت و مشخصه‌اش عزم راسخ برای ریشه‌کن کردن آخرین بقایای قدرت خوانین و شیوه زندگی عشایری مبتنی بر دامداری بود. این مرحله دو رکن اصلی داشت: به‌کارگیری روش‌های ارباب سیاسی علیه سران ایلات و اسکان اجباری (تخته‌قاپو). تبعید، زندان و قتل بسیاری از خوانین بخشی از روند گسترده‌تر حذف نخبگان سیاسی در اوایل ۱۳۱۰ بود، روندی که به انزوای شاه و تضعیف روحیه رژیم او انجامید. در همین حال، تلاش‌ها برای سرکوب کوچ‌نشینی، به‌جز دامن زدن به سطح کلانی از رشوه‌خواری و فساد میان افسران ارتش و مقامات دولتی — بی‌آنکه عشایر را به کشاورز تبدیل کند — نتیجه‌ای دربر نداشت. به نظر می‌رسد در پایان عمر رژیم یکی از نتایج ملموس اصلی سیاست ایللی آن تشدید بی‌حدوحصر خصومت بخش‌های وسیعی از جمعیت عشایری با ارتش و دودمان پهلوی بوده است.

تحلیل پیش‌رو نشان می‌دهد که میان فرضیات خشک و ایدئولوژیک ملی‌گرایی ایرانی آن دوره درباره ایلات به‌طور کلی و به‌خصوص کوچ‌نشینی و

سیاست‌ورزی به شدت عمل‌گرایانه خود رژیم شکافی عمیق وجود داشت. ضعف نظامی و سیاسی رضاخان در سال‌های آغازین قدرت‌گیری‌اش، [۵] او را ناگزیر می‌کرد تا هرچا ممکن است با سران ایلات کنار بیاید و حتی قدرتمندترینشان را برای همیشه با خود همراه سازد. اما پس از قیام‌های ایلات جنوب در سال ۱۳۰۸، افزایش انزوای سیاسی شاه جدید و زوال روانی او اساس آن عمل‌گرایی را تضعیف کرد.

همچنین این کتاب در کنار تفکیک گرایش‌های ایدئولوژیک ملی‌گرایی ایرانی از رفتار سیاسی واقعی رژیم در دوره‌های مختلف حیاتش ارزیابی مرسوم — که سال‌هاست از سوی جریان ملی‌گرا و نیز پژوهشگران غربی پذیرفته شده — درباره نقش ایلات، هم‌نخبگان و هم‌عامه مردم، در رابطه میان ایل-دولت را نیز به چالش می‌کشد.

شورش‌های ایلی، در این دوره و دیگر دوره‌های تاریخ ایران، اغلب تلاش‌های ساده‌ای بودند برای مقاومت در برابر تحمیل کنترل و اقتدار دولت مرکزی. قیام‌های ادواری ایلی که به‌طور متناوب در دوره رضا شاه روی می‌دادند — به‌ویژه شورش‌های گسترده در جنوب ایران در ۱۳۰۸ — بیشتر شاهدی بودند بر تعارض همیشگی میان هرج‌ومرج ایلی و نظم‌تحمیلی دولت. این شورش‌ها مخصوصاً نشانی بودند از امتناع عشایر در پذیرش پیامدهای اجتناب‌ناپذیر توسعه سیاسی و اجتماعی و ناگزیر بودن فرودستی آنان در برابر دولت در حال‌نوسازی. با این حال، بنا بر استدلال‌هایی که در اثر حاضر مطرح می‌شوند چنین قیام‌هایی نشان‌دهنده دشمنی پایدار و تغییرناپذیر عشایر با حکومت مرکزی نبودند. برعکس، طی دهه ۱۳۰۰ هم خوانین و هم عامه عشایر، به‌خصوص گروه دوم که از سختی‌ها و مشقت‌های ناشی از آشوب و هرج‌ومرج دو دهه پیشین به تنگ آمده بودند، تمایلشان را به پذیرفتن فرصت دستیابی به امنیت و تغییر مسالمت‌آمیز، که با استقرار یک حکومت مرکزی قدرتمند فراهم شده بود، نشان داده بودند. بنابراین، قیام‌های ایلی این دوره باید واکنشی به شکل خاصی از تجدد تفسیر شوند که رژیم عملاً به اجرا درآورد. خشونت حکومت نظامی، ضربه‌ای که

سیاست‌های جدید مالی و اقتصادی به استاندارد معیشتی مردم وارد کرد، قانون نظام‌وظیفه و لباس متحدالشکل که انسجام اجتماعی و هویت فرهنگی را تهدید می‌کرد و نیز تقویت زمین‌داری بزرگ از طریق قوانین ارضی، همه اینها دست‌به‌دست هم دادند و فقرای روستایی را وادار کردند تا اقدامات بازدارنده‌ای انجام دهند که ماهیتی دفاعی داشتند. این اقدامات هم علیه مقامات قدیم بود هم جدید، و هدف آن دفع تغییراتی بود که مخرب و ناعادلانه تلقی می‌شد.

از این رو، این اثر دیدگاه مرسوم را رد می‌کند که بر اساس آن جامعه ایلی در کلیت خود دشمن دولت جدید است و تحت سلطه فزاینده آن آسیب‌های جبران‌ناپذیری دیده. همچنین در توصیف واکنش واقعی نخبگان ایلی به وضعیتی که با برآمدن قدرت پهلوی ایجاد شد و همچنین نحوه تعاملشان با نهادهای دولت جدید، استدلال می‌کند که برعکس تصور رایج، استقرار موفقیت‌آمیز نظم جدید اساساً به این دلیل تسهیل شد که بسیاری از مهم‌ترین سران ایلات با میل و گاهی با شور و شوق از رژیم جدید حمایت کردند. از نمونه‌های بارز این موضوع سازش بی‌دردسر سران قدرتمند ایلات جنوب ایران — همچون صولت‌الدوله قشقایی، ابراهیم خان قوام‌الملک خمسه [۶] و خوانین بزرگ بختیاری — با رضا خان بود و در این میان تنها شیخ خزعل محمره (خرمشهر) بود که نتوانست با نظم جدید همسو شود. [۷]

علاوه بر این، نه تنها بسیاری از خوانین ایلی آماده بودند تا از نظر سیاسی با دولت جدید سازش پیدا کنند، بلکه از بسیاری جهات در پذیرش نگرش‌های ایدئولوژیک آن نیز پیشگام بودند. این واقعیت به ویژه با حمایت و استفاده سریع آنها از قانون ثبت اراضی در دهه ۱۳۰۰ مشهود است. در اینجا باید بین سرنوشت تک‌تک خوانین و تبدیل آنان به یک طبقه تمایز قائل شد. بی‌تردید برخی از سران ایلات همچون بسیاری از چهره‌های غیرایلی گرفتار خشم رژیم شدند. اما در این کتاب استدلال می‌کنیم که اگرچه خوانین بخش عمده‌ای از قدرت سیاسی ایلی و منطقه‌ای خود را به وسیله

رضا شاه از دست دادند، قدرت اقتصادی و موفقیتشان در تبدیل شدن به اعضای نخبگان زمین‌دار، افزایش یافت و تثبیت شد. در این زمینه، تجربه آنان بازتاب‌دهنده تجربه همتایان غیرایلی زمین‌دارشان بود. اگرچه حرص و طمع رضا شاه برای تصاحب زمین در دهه ۱۳۱۰ صدمات زیادی به خانواده‌های مالک زمین وارد کرد و نخبگان زمین‌دار از نظر ترکیب نیروها و افراد دچار برخی تغییرات شدند، با این حال، نظام ارباب‌رعیتی و طبقه مالک زمین‌دار در پایان دوره پهلوی اول نه تضعیف، که تقویت شده از آن بیرون آمد.

در خوانش‌های سنتی از دوره رضا شاه، اینکه یک خان بختیاری، سردار اسعد، در مقام وزیر جنگ ابقا شد، آن‌هم در سال‌هایی که اوج حملات رژیم به ایلات بود و حتی علیه بختیاری‌ها عملیات نظامی گسترده‌ای ترتیب داد، تناقضی آشکار به نظر می‌رسد. اما هنگامی که این تناقض را در زمینه‌ای که این کتاب ترسیم می‌کند قرار دهیم، به سادگی می‌شود توضیحش داد. تمایل یک نخبه محلی، همچون خوانین بزرگ بختیاری، به برقراری روابط حسنه با یک قدرت مرکزی در حال ظهور؛ اینکه چنین نخبه‌ای سیاست‌هایی را که به تقویت موقعیت اقتصادی‌اش می‌انجامد تأیید می‌کرد؛ رقابت برای کسب برتری سیاسی شخصی درون طبقه نخبگان و نیاز به همکاری با دولت جدید برای سرکوب چالش‌هایی که از سوی عناصر فرودست ایلی پدید می‌آمد همگی دلایلی هستند که ورود سردار اسعد به حکومت و ابقای او در آن مقام — تا هنگامی که سرانجام قربانی فضای وحشت دهه ۱۳۱۰ شد — را نه تنها قابل فهم، بلکه کاملاً طبیعی جلوه می‌دهند.

سیاست ایلی در ایران علاوه بر ترسیم روابط سیاسی خارجی سران ایلات، تلاش می‌کند تصویری دقیق‌تر و پیچیده‌تر از سیاست داخلی ایلات ارائه دهد، به گونه‌ای که پیچیدگی‌های آن و نحوه تعامل و تشدید درگیری‌های داخلی ایلات با ظهور دولت جدید را نشان دهد. این فرض متعارف که یک ایل یا کنفدراسیون ایلی، یا حتی خوانین آن، منافی

مشترک دارند و رژیم منافی دیگر، تضادهای واقعی طبقاتی، نسلی و جاه طلبی های شخصی ای که هرم ایلی را دربر می گرفت و به شدت بر پویایی ایل - دولت تأثیر داشت پنهان می کند.

در این کتاب دیدگاه ملی گرایانه مرسوم، که بنا بر آن سیاست ایلی و پویایی ایل - دولت را تنها با ارجاع به اقدامات سران ایلات می توان فهمید، به چالش کشیده می شود. برعکس، این اثر بر تشدید تمایز طبقاتی در میان جمعیت ایلیاتی و آگاهی طبقاتی نوظهور تأکید دارد و استدلال می کند که تضادهای درونی و چالش های مختلفی که گروه های فرودست ایلی در تعیین نحوه تعامل خوانین با دولت جدید ایجاد می کنند اهمیت حیاتی داشتند. کتاب به خصوص این فرض دیرینه را رد می کند که پیوندهای عمودی وابستگی و ارباب رعیتی، در قیاس با پیوندهای افقی همبستگی، مهم ترین عامل در تعریف ساختار اجتماعی ایلات بودند. این کتاب اولین پژوهشی است که به تفصیل به ماهیت و پیامدهای شکاف روبه گسترش میان نخبگان ایلی و طبقات پایین تر هرم ایلی - از طبقه میانی و درحال ظهور کلانتران گرفته تا مهم تر از همه شکاف میان خوانین بزرگ و توده جامعه عشایری و کشاورزان - می پردازد. همچنین کتاب استدلال می کند که این شکاف در پی فرایند نوسازی پدید نیامد، اما بی تردید اصلاحات سیاسی، اقتصادی، مالی و فرهنگی دوره پهلوی اول تأثیر چشمگیری بر آن گذاشت. این کتاب با انتخاب کنفدراسیون بختیاری برای بررسی موردی، سیر نارضایتی فزاینده بدنه ایلات را از آنچه ستم سیاسی و اقتصادی خوانین تلقی می کردند نشان می دهد. همچنین به تحلیل این نارضایتی در چارچوب دگرگونی های وسیع تر سیاسی و اجتماعی، به ویژه پرولتاریایی شدن شمار بسیاری از عشایر به عنوان کارگران میدین نفتی، می پردازد. به علاوه تعارض های نسلی ای که در تاروپود جامعه ایلی رسوخ می کردند برجسته می سازد و نشان می دهد چطور این گسل های نسلی با شکاف های مشابه در سیاست های شهری مدرن ایران و حتی در خاورمیانه بین دو جنگ جهانی هم پوشانی داشتند.

در راستای تأکید بر نقش محوری تعارض‌های درونی در فهم سیاست ایلی، این کتاب نشان می‌دهد که تا دهه ۱۳۰۰، شکاف و دسته‌بندی‌های طبقاتی درون ایلات و کنفدراسیون‌های ایلی به قدری افزایش یافته و فقدان هرگونه منافع مشترک میان خوانین و توده ایلیاتی چنان آشکار شده بود که دیگر خوانین هیچ امکانی نداشتند تا بدنه ایلات را در دفاع از هر هدف «ایلی» مشترک بسیج کنند. برعکس، سران ایلات اغلب بیم داشتند که جایگاهشان، چه به عنوان حاکمان موروثی و چه مالکان زمین، بیشتر از پایین و درون، یعنی عشایر عادی و مزارعه‌کاران و همین‌طور نخبگان نوظهور لایه‌های میانی مانند کلاتران، تهدید شود تا از جانب قدرتی بیرونی یعنی دولت. این نگرانی در نهایت سبب شد تا با دولت جدید همسو شوند، درحالی‌که امید داشتند دولت از آنان در برابر خواسته‌های سیاسی و اقتصادی پیروانشان محافظت کند. اما وقتی سرانجام رژیم پهلوی از آنها روی‌گردان شد کاملاً ناتوان و بی‌دفاع شدند.

سال‌های آغازین پهلوی اول در ایران معمولاً از دریچه تلاش‌های دولت‌سازی آن بررسی شده‌اند. از این منظر، توجه منحصر بر سیاست‌های کلان نخبگان تهران متمرکز شده و ارزیابی‌های مثبت یا منفی بر اساس موفقیت آنها در تبدیل ایران به یک دولت-ملت مدرن و مستقل به سبک اروپایی انجام شده است. این تمرکز بر رژیم تهران و نسخه‌ای که از تجدید ارائه می‌داد معمولاً، در روی دیگر همان سکه، با سکوت تقریباً کامل درباره سایر منافع و دیدگاه‌ها همراه بوده است. تلاش‌های انگشت‌شماری صورت گرفته تا روایت تاریخی یا درک تجربه گروه‌های غیرنخبه، مانند فقرای شهری، طبقه نوظهور کارگر، یا هر دسته اجتماعی در مناطق روستایی روشن شود. نوسازی اقتدارگرایانه‌ای که رضا شاه تحمیل کرد دقیقاً به دنبال دگرگونی این عناصر بود، اما این دگرگونی نه منفعلانه پذیرفته و نه کورکورانه با آن مقابله شد. بلکه ورود نظم جدید واکنش‌هایی پیچیده و چندوجهی از لایه‌ها و بخش‌های مختلف جامعه ایران را در پی داشت.

در این کتاب سعی شده توجه‌ها از سیاست شهری به مناطق روستایی معطوف شود. افزون بر این، یکی از دغدغه‌های محوری آن سرنوشت

فقرای روستایی، عشایر کوچ‌رو، دهقانان مزارعه‌کار نیمه‌ساکن و یک‌جانشین است. همچنین این دوره راهنگامه‌ای در نظر می‌گیرد که زندگی روستایی در ایران دستخوش لرزه‌های ورود تجدید می‌شود و دیدگاه رایجی که این سال‌ها را روزگار انفعال و رکود مناطق روستایی می‌داند نمی‌پذیرد. در دهه‌های ۱۳۰۰ و ۱۳۱۰، دولت برای اولین بار با نفوذ به جامعه روستایی مستقیماً نقش عامل تغییر را ایفا کرد، لایه‌های میانجی سنتی مانند علما و نخبگان شهری و روستایی ایالات را خنثی کرد و به حاشیه راند و گاه دست به سرکوب آنها زد. با این کار قصد داشت جامعه‌ای ایجاد کند که عمدتاً به دولت و «ملت» وفادار باشد. نیروهای اقتصادی گسترده، به ویژه بسط روابط سرمایه‌داری، آغاز تولید صنعتی، مشخصاً در میدان‌های نفتی جنوب، و دیگر تحولات مانند گسترش رسانه‌های چاپی و بهبود ارتباطات، نیز در از بین بردن انزوا و محافظه‌کاری مناطق روستایی نقش داشتند و در میان جمعیت آنها زمینه پذیرش نوآوری‌های سیاسی و ایدئولوژیک را فراهم کردند.

در ادامه این تحلیل، کتاب فرضیات مرسوم در مورد انفعال، بی‌تفاوتی سیاسی و سکوت پیشه‌کردن فقرای روستایی را به چالش می‌کشد. همچنین سعی می‌کند به جای اینکه فقرای روستایی — چه عشایر کوچ‌رو چه یک‌جانشین — را صرفاً ابزار اجرای سیاست‌های نظامی و مالی دولت ببیند، حس عاملیت تاریخی‌شان را بازگرداند، و شرح دهد که چگونه آنها در برابر ابتکارات رژیم و پیامدهای غالباً منفی «نوسازی» واکنش‌هایی فعالانه و متنوع از خود نشان دادند. این کتاب همچنین برخی از مفروضات جاافتاده پژوهشی را به پرسش می‌کشد؛ از جمله تصور شکاف همیشگی و غیرقابل عبور میان کشاورزان یک‌جانشین و عشایر کوچ‌رو، و نیز انگاشته‌کهنه و نابهنگامی راهزنی روستایی.

افسانه دیگری که در مباحث مربوط به ایران اوایل دوره پهلوی بسیار تکرار می‌شود — و در هر گفت‌وگویی درباره سیاست‌های ایلی اهمیت فراوان دارد — مربوط به نقش بریتانیاست. بریتانیا در ایران دهه ۱۳۰۰ در موقعیتی پیچیده و دشوار قرار گرفته بود، چراکه هم در به قدرت رساندن رضاخان و هم

در تثبیت موقعیت او در مسیر رسیدن به تخت پادشاهی و پس از آن نقش پررنگی ایفا کرد و هم دهه‌ها روابط و تعهداتی طولانی‌مدت با خوانین بختیاری، شیخ خزعل و قوام‌الملک داشت. این کتاب، تصویری از تحول سریع و بی‌رحمانه عمل‌گرایانه سیاست بریتانیا در دوران پرسی لورن^۱ ترسیم می‌کند، اما آن را یکی از عناصر درون مجموعه‌ای از صف‌بندی‌های سیاسی عمده‌ای که در این سال‌ها رخ داد در نظر می‌گیرد که همگی متأثر از ظهور دولت جدید بودند. همچنین ضمن توضیح این نکته که حمایت بریتانیا در تثبیت قدرت اقتصادی و سیاسی همه سران بزرگ ایلات جنوب — به استثنای صولت‌الدوله قشقایی — نقشی تعیین‌کننده داشت، از اینکه خوانین ایلی را عروسک خیمه‌شب‌بازی در دست آنها تصویر کند می‌پرهیزد و بر اولویت برنامه‌های جمعی و فردی خوانین تأکید می‌کند و نشان می‌دهد چگونه از حمایت بریتانیا برای پیشبرد این برنامه‌ها در راستای منافع و اهداف خود بهره‌گرفتند.

در این کتاب همچنین تصویر مرسوم از سیاست‌های ایلی رضا شاه در دهه ۱۳۱۰ به چالش کشیده می‌شود. اتفاق نظر کلی بر این است که سیاست اسکان اجباری یکی از فصل‌های تاریک دوران رژیم پهلوی به شمار می‌رفت. این اثر، با رد دوباره این دیدگاه که سیاست ایلی پدیده‌ای حاشیه‌ای و جدا از فرایند کلی توسعه سیاسی ملی بوده است، در سه فصل پایانی میان یورش به جمعیت‌های ایلی و سقوط رژیم در ورطه به‌کارگیری روش‌های ترور سیاسی علیه نخبگان سیاسی و مقامات اداری به‌طور کلی رابطه نزدیکی برقرار می‌کند. از منظر عشایر نیز سیاست ایلی این باور را که اسکان ایلات تا سال ۱۳۲۰ کمابیش به انجام رسیده بود زیر سؤال می‌برد. منابع بسیار کمی وجود دارد که بشود بر اساس آنها میزان اسکان واقعی را تخمین زد، درحالی‌که فقدان گزارش‌هایی از تغییرات فیزیکی که برای تأمین مسکن دائمی برای شمار زیادی از عشایر لازم بوده، بسیار به چشم می‌آید. جز اشاره‌هایی به ساخت شهر جدید تل خسرو که بخشی از طرح

1. Percy Loraine

اسکان بود، مثلاً منابع بریتانیایی هیچ اشاره‌ای به برنامه ساختمانی مهمی برای عشایر سابق نمی‌کنند. البته تا حدی اسکان عشایر صورت گرفته بود، اما این یک جان‌شین شدن ادامه همان روندی بود که در دهه‌های پیشین آغاز شده بود و احتمالاً ذاتی خود جوامع عشایری محسوب می‌شد. اما بررسی منابع در دسترس این تصور قوی را پدید می‌آورد که مهاجرت فصلی در دهه ۱۳۱۰ همچنان ادامه داشت و عمدتاً مبتنی بر نظام نهادینه شده رشوه‌خواری بود. رشوه‌خواری به فقر فاجعه‌بار عشایر منجر شد و به اندازه اسکان اجباری به تضعیف آنها دامن زد و در مواردی که اسکان اجباری بود، نتوانست عشایر را به کشاورز تبدیل کند. در واقع چنین تلاشی، که مستلزم صرف هزینه‌های سنگین برای تأمین محل اسکان، ابزار و تجهیزات کشاورزی و بذر بود، عملاً هیچ‌گاه صورت نگرفت. در نتیجه، عشایر اغلب در فقر و فلاکت فرورفتند. ضمناً کتاب این دیدگاه را رد می‌کند که هرچا اسکان به طور نظام‌مند اجرا شد، نتوانست به کوچ‌نشینی پایان دهد. برعکس، روشن است که با سقوط رژیم در ۱۳۲۰، بیشتر عشایری که به اجبار اسکان یافته بودند بلافاصله کوچ را از سر گرفتند. در فصل‌های پایانی همچنین استدلال می‌شود که سیاست اسکان اجباری نه تنها بخشی جدایی‌ناپذیر از فرایند کلی توسعه رژیم و «نوسازی» آن بود، بلکه اساساً از میل رضا شاه به نابودی قدرت سیاسی و نظامی ایلات از طریق حمله به بنیان اجتماعی - اقتصادی کوچ‌نشینی ناشی می‌شد.

سیاست اسکان اجباری در پایان دادن به کوچ‌نشینی بی‌اثر بود و تنها نفرت برخی گروه‌های ایلی مانند قشقایی‌ها را از دودمان پهلوی افزایش داد، نفرتی که تا زمان سرنگونی آن ادامه داشت. با وجود این، در طول دو دهه قدرت رضا شاه، سیاست ایلی در ایران دستخوش تحولی بنیادین شد. در واقع، این تحول به همان اندازه که به سیاست‌های مشخص رضا شاه مربوط می‌شد به فرایندهای عمیق تغییر اجتماعی - اقتصادی و سیاسی، که مدت‌ها پیش از رژیم رضا شاه نیز در جریان بود، ارتباط داشت. پس از ۱۳۲۰، ظاهراً نوعی بازگشت به دوره پیشین رخ داد، زیرا خوانین ایلات به مناطق

خود بازگشتند، تلاش کردند زمین‌هایشان را پس بگیرند، در مواردی روابط پیشینشان با بریتانیایی‌ها را بازسازی کنند و دوباره قدرتشان را بر پایه وفاداری‌های خویشاوندی و خودمختاری سیاسی مستقر سازند. اما این وضعیت شکننده و کوتاه‌مدت بود. گرچه شخص رضا شاه رفته بود، دولتش اساساً دست‌نخورده باقی ماند. فروپاشی اقتدار و دستگاه دولت مرکزی در مناطق ایلیاتی، واقعی اما موقتی بود و دولت به تدریج توانست بار دیگر قدرت خود را بر آن مناطق اعمال کند.

علی‌رغم سرکوب‌های دهه ۱۳۱۰، روند سازش سیاسی اشرافیت ایلی جنوب با دولت جدید و ادغام آنان در درون [طبقه] نخبگان ملی و اقتصادی جدید به مرحله‌ای رسید که بازگشت‌پذیر نبود. از این پس سران ایلات، جز در مواردی استثنایی و به مدتی کوتاه، پیگیری منافع خود را در چارچوب سازوکارها و نهادهای دولت مدرن محدود کردند. از سوی دیگر، عشایر و کشاورزان که روزبه‌روز از ساختارهای ایلی فاصله می‌گرفتند و به کارگران مهاجر در حاشیه‌ها و زاغه‌های شهرهای درحال‌رشد و نیز کارگران صنعتی در میدان‌های نفتی تبدیل می‌شدند، شروع کردند به شکل دادن هویت‌های جمعی جدید و وفاداری‌هایی سیاسی که از مرزهای تبار و ایل (پیوندهای خویشاوندی) فراتر می‌رفت و به‌جانب طبقه و ملت گرایش می‌یافت. بحث درباره تاریخ و سیاست ایلی در ایران همواره گرفتار موانع نظری و ایدئولوژیک بوده است. در واقع، هیچ اجماعی درباره معنای دقیق اصطلاح «ایلی» وجود ندارد. [۸] روایتی که در ادامه می‌آید رویکردی ساده‌انگارانه دارد و عمده‌اً این اصطلاح را به کشاورزان یک‌جانشین و عشایر کوچ‌رو بسط می‌دهد و تعریف گسترده‌ای از ایل را به‌عنوان یک گروه فرهنگی-زبانی و اجتماعی-سیاسی که دارای یک ایدئولوژی نسب/تبار واحد است، به کار می‌برد.

مطالعه تاریخ ایلات همچنین با مشکلات روش‌شناختی جدی مواجه بوده. به‌طور کلی، منابع تاریخی مربوط به ایلات و سیاست ایلی بسیار اندک‌اند و همین مقدار در دسترس هم غالباً بسیار مشکل دارند.

این منابع را معمولاً نیروهای غیرایلیاتی تولید کرده‌اند و به همین دلیل اغلب خصمانه، جانب‌دارانه یا نامعتبرند. حتی در مواردی که سران ایلات آثار یا یادداشت‌هایی از خود بر جای گذاشته‌اند، تأیید یا ردشان نیز کار دشواری است. افزون بر این، تقریباً همیشه این منابع بر فعالیت نخبگان ایلی تمرکز داشته‌اند؛ و پژوهش‌های تاریخی تاکنون توانسته مجموعه مهمی از اسنادی را بیابد که فقرای ایلی در آنها خودشان، مستقیماً، تاریخ و تجربه‌هایشان را ثبت و روایت کرده باشند. [۹]

مروری کوتاه بر منابع موجود درباره تاریخ و سیاست ایلی در دوره رضا شاه این مشکلات و نارسایی‌ها را به روشنی نشان می‌دهد. از انقلاب ۱۳۵۷ تنها شمار اندکی از خاطرات و گونه‌های دیگری از اسناد، مانند یادداشت‌های روزانه از شخصیت‌های ایلی و نظامی در دسترس است که برخی جنبه‌های سیاست ایلی رژیم و دیدگاه‌های افراد برجسته را روشن می‌سازند. [۱۰] همچنین مطالب اندکی بر اساس تحقیقات نظام‌مند در آرشیوهای ایران منتشر شده است، اگرچه تحقیقاتی از این دست در آینده نتایج سودمندی خواهد داشت. به علاوه برخی روایت‌های ثانویه فارسی از وقایعی بخصوص در دست است و علاقه روزافزون به تاریخ محلی و قومی، به ثبت تجربه‌های جالب اما کوتاهی مانند مجله بختیاری نیز منجر شده است. [۱۱] باین همه، در مجموع، این موارد اندک بسیار پراکنده‌اند و استفاده از آنها برای تحلیلی که بخواهد فراتر از بررسی سیاست‌های دولت پرود دشوار است. منابع ثانویه انگلیسی‌زبان درباره ایلات در دوره رضا شاه نیز بازتاب‌دهنده همین ضعف منابع بومی موجودند و ناگزیر بوده‌اند تا در سطوح مختلفی با تکیه بر آرشیوهای دیپلماتیک بریتانیا آن را تا حدی با تاریخ شفاهی تکمیل کنند. [۱۲]

این نارسایی‌ها و مشکلات روش‌شناختی باعث شده‌اند تا روایت‌های این کتاب عمدتاً بر کنفدراسیون بختیاری و تا حد کمتری بر سایر کنفدراسیون‌های ایلی اصلی جنوب - قشقایی‌ها و خمسه - متمرکز باشد. در واقع بختیاری‌ها یکی از محدود گروه‌های ایلی‌اند که درباره آنها مقادیر چشمگیری از منابع، هرچند بیشتر غیربومی، در دسترس است. بریتانیا

آرشیو غنی‌ای دربارهٔ این دوره و مشخصاً بختیاری‌ها دارد و این تا حدی در مورد سایر ایالات جنوب نیز صدق می‌کند. دخالت سیاسی و دیپلماتیک عمیق بریتانیا در حیات درونی جامعهٔ بختیاری و در روابط خوانین با حکومت مرکزی باعث شده منابع مستند بسیاری جمع‌آوری شود که دربردارندهٔ اطلاعاتی دربارهٔ تاریخ اجتماعی، سیاسی، ایدئولوژیک و مالی هم نخبگان ایلی و هم عناصر فرودست است. همچنین آرشیو ملی و کتابخانهٔ هند هم اصل برخی اسناد، مانند چند شب‌نامه، عریضه و درخواست به مقامات حکومتی و ترجمه‌شان را حفظ کرده‌اند.^[۱۳] علاوه بر سوابق دیپلماتیک و کنسولی که هنوز در تاریخ داخلی ایران کمتر استفاده می‌شوند، آرشیوهای شرکت نفت ایران و انگلیس و بانک شاهنشاهی ایران نیز همچنان منابعی به‌کل دست‌نخورده و استفاده‌نشده باقی مانده‌اند. گزارش‌های مفصل و دقیقی که وزیرمختار بریتانیا در تهران برای ارسال به لندن تدوین می‌کرد تکمیل‌کنندهٔ گزارش‌ها و یادداشت‌های گوناگون مقامات بریتانیایی در جنوب است، از جمله کنسول‌های اهواز و اصفهان، «کارشناس امور بختیاری» شرکت نفت، دکتر موریس یانگ^۱، و مقامات بانک. همهٔ این افراد سال‌ها خوانین بختیاری را می‌شناختند و با آنها رابطه داشتند و از این رو با جزئیات زندگی روزمرهٔ کنفدراسیون آشنا بودند. گزارش‌های کنسول اهواز — که معمولاً ایالات را در کوچ‌هایشان همراهی می‌کرد — از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. داوری‌های صریح و اطلاعاتی که در اسناد داخلی شرکت نفت و بانک ثبت شده‌اند — که تنها برای مصرف داخلی و بدون زبان دیپلماتیک بودند — اغلب واقعیت‌هایی را روشن می‌کنند که در منابع دیپلماتیک دیده نمی‌شود. برای نمونه، مسائل حساس و مهمی مانند رابطهٔ مالی خوانین بختیاری با شرکت نفت و میزان بدهی‌های سردار اسعد در مکاتبات دیپلماتیک غایب‌اند، اما در مکاتبات خصوصی میان مقامات بانک، شرکت، و سفارت‌خانه به کرات تکرار می‌شوند.

1. Dr Morris Young

بدیهی است که باید از این دسته اسناد و مدارک با احتیاط استفاده کرد؛ زیرا تحول دستور کار دستگاه دیپلماتیک و تجاری بریتانیا در ایران را بازتاب می‌دهند و باید در همین چارچوب ارزیابی شوند. مشخصاً اسناد مربوط به نیمه اول دهه ۱۳۰۰ نشان می‌دهند بریتانیا بیش از پیش تمایل داشت که از قید تعهدات دیرینه‌اش به مقامات سنتی ایلات در جنوب ایران رها شود و رابطه‌ای نزدیک‌تر و هماهنگ‌تر با رژیم جدید رضا شاه برقرار کند. یکی از پیامدهای جالب این دستور کار تولید حجم زیادی از اسناد بود که به شکل غیرمعمول بر گروه‌های فرودست تمرکز داشت. مقامات بریتانیایی، با تأکید بر ماهیت زیان‌بار و منسوخ حاکمیت خوانین هرگونه تلاش دهقانان و عشایر برای رهایی از شر سران ایلی‌شان را مشتاقانه برجسته می‌کردند. علاوه بر این، طبقات پایین‌تر به دلیلی دیگر توجه بریتانیایی‌ها را به خود جلب کردند. در دهه ۱۳۰۰ نگرانی بریتانیا از تهدید بالقوه بلشویسم به اوج رسیده بود. این تهدید هم در قالب یک حمله نظامی احتمالی از سوی اتحاد جماهیر شوروی تصور می‌شد و هم، مهم‌تر از آن، در قالب قدرت تبلیغات کمونیستی‌ای که عناصر فرودست به زعم آنان ساده‌لوح را تحریک می‌کند تا در راستای اهداف شوروی دست به شورش‌های خشونت‌آمیز بزنند. گرچه این نگرانی تا حدی ادامه همان رقابت دیرینه روس و انگلیس در ایران بود، اما این ترس تازه از بلشویسم بازتاب‌دهنده فهم جدید بریتانیا از گستره و عمق مشقت و بهره‌کشی‌هایی بود که فقرای ایرانی متحمل می‌شدند، و نیز آگاهی از ضرورت ارائه برخی اقدامات تسکینی برای جلوگیری از توطئه‌های احتمالی بلشویکی. در نتیجه این فهم جدید، طبقات پایین و فقرای شهر و روستا در دهه‌های ۱۳۰۰ و ۱۳۱۰، بیش از پیش به اسناد دیپلماتیک بریتانیا راه یافتند.

اسناد آرشیوی بریتانیا، با وجود همه محدودیت‌هایی که دارند و ملاحظات که پیرامون استفاده از آنها باید در نظر داشت، از معدود منابع تأثیرگذار در مطالعه دوره رضا شاه به شمار می‌روند. اهمیت این اسناد در دشواری‌های بازسازی تاریخ دهه ۱۳۱۰ آشکار می‌شود. از این اسناد

مرتبط با دهه ۱۲۹۰، که بسیار غنی‌اند، در دهه بعد تنها به صورت پراکنده می‌شود استفاده کرد. وقتی رژیم به تدریج اقتدار خود را تحکیم کرد و سرکوب را افزایش داد و ملی‌گرایی‌اش نیز به بیگانه‌هراسی گرایید، تماس‌های غیررسمی‌ای که مقامات بریتانیایی همواره برای کسب اطلاعات بر آن تکیه می‌کردند کاهش یافت و آزادی تردد آنان در روستاها و میان ایلات و جمعیت‌های عشایری کاملاً محدود شد. در نتیجه، در وضعیت کنونی پژوهش امکان ندارد جز مطالبی که مبتنی بر برداشت‌هایی کلی دربارهٔ اسکان اجباری، محور سیاست ایلی در دهه ۱۳۱۰، چیزی نوشت.

ملاحظات روش‌شناختی نقش مهمی در تمرکز روایت پیش رو بر بختیاری‌ها و دیگر کنفدراسیون‌های ایلی جنوب داشته‌اند. بزرگ‌ترین کنفدراسیون‌های ایلی کشور متعلق به سه ایل بختیاری، قشقایی و خمسه بود و سران آنها بیش از همه در نظم جدید ادغام شدند، ضمن آنکه زمینه سیاسی منطقه نیز، به سبب پیامدهای مهمی که برای روابط ایران و بریتانیا و برای صنعت نفت داشت، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود. با این حال، کنفدراسیون بختیاری به خودی خود نیز شایسته توجه است. بختیاری‌ها که یکی از بزرگ‌ترین گروه‌های عشایری در ایران بودند و از نظر بزرگی و جمعیت تنها با قشقایی‌ها برابری می‌کردند در اوایل قرن بیستم بیشتر از هر گروه ایلی دیگر در تاریخ ملی ایران نقش داشتند و حضورشان در متن سیاست ملی برجسته‌تر بود. خوانین بختیاری که در دوره دوم مشروطه و سال‌های جنگ جهانی اول وزیر و حتی صدراعظم به کابینه می‌فرستادند، نقششان پس از کودتای ۱۲۹۹ در میدان سیاست ایران کم‌رنگ شد. با وجود این، در ۱۳۰۳ سردار اسعد - الگویی از سازگاری با وضعیت جدید که بعدها دیگر سران ایلی نیز از آن تبعیت کردند - دوباره در نقش وزیر حکومت جدید ظاهر شد. کنفدراسیون بختیاری همچنین به دلایلی دیگر الگویی برای تحلیل سیاست ایلی در این کتاب انتخاب شده است. به‌طور کلی می‌شود این کنفدراسیون را نمونه‌ای از سیر تغییر در میان جمعیت‌های روستایی و ایلیاتی

در ایران بین دو جنگ جهانی در نظر گرفت. گرچه این مراحل در مورد بختیاری‌ها پیشرفته‌تر و با شتاب بیشتری طی می‌شد، اما در بسیاری جهات ویژگی‌های عام تحول سیاست ایلی را بازتاب می‌داد. ادغام خوانین در [طبقه] نخبگان ملی سیاسی و اقتصادی و تبدیل آنان از سران ایلی به زمین‌داران، سازگاری‌شان با نهادهای نظم جدید، شکاف‌های فزاینده میان خوانین و توده جمعیت ایلی و تشدید درگیری‌های درونی و در پیش گرفتن رفتاری دوپهلوی و مبهم به واسطه پذیرش پادشاهی همه اینها ویژگی‌هایی از روایت بختیاری‌ها هستند که بازتابی کلی‌تر در سیاست‌های ایلی دوره رضا شاه دارند و در واقع، در دهه‌های بعد نیز صادق‌اند.

فصل اول «مسئله ایلی» ایران را با تأکید بر پیچیدگی‌های واقعی آن از رهگذر زمینه تاریخی‌اش بررسی می‌کند؛ این پیچیدگی‌ها اغلب در رویکرد تک‌بعدی و امنیت‌محور ایدئولوگ‌های ملی‌گرا و بازتاب آن در پژوهش‌های غربی — پنهان می‌ماند. این فصل سیاست‌های ایلی رژیم جدید را در طول دو دهه حیات آن مرور می‌کند و خصوصیت ایدئولوژیک سخت‌گیرانه‌اش را با عمل‌گرایی سیاسی واقعی‌اش مقایسه کرده و الگو و ریتم درگیری‌ها را ترسیم می‌کند. فصل اول با ارزیابی سیاست اسکان اجباری که در سراسر دهه ۱۳۱۰ محور سیاست ایلی بود، به پایان می‌رسد.

فصل دوم نشان می‌دهد که چگونه دولت جدید در اوایل دهه ۱۳۰۰ تنها در عرض چند سال توانست یک رهبری مهم ایلی، یعنی خوانین بزرگ بختیاری، را مطیع سازد. رژیم با ترکیب جذب یکی از جناح‌های نخبه و سرکوب بی‌رحمانه دیگری، هرگونه امکان مخالفت یکپارچه از جانب کنفدراسیون را، پیش از آغاز برنامه‌نوسازی بنیادین در ۱۳۰۸-۱۳۰۷ از میان برد. این فصل به روش‌هایی می‌پردازد که بیشتر سیاسی و مالی بودند تا نظامی، و با به‌کارگیری آنها دولت جدید به پیروزی رسید. همچنین تأثیر متقابل کشمکش‌های قدرت درونی ایلی و استراتژی‌های بازیگران بیرونی کنفدراسیون — به‌ویژه دولت جدید و دستگاه دیپلماتیک و تجاری بریتانیا — بر یکدیگر را برجسته می‌سازد.

سه فصل بعدی تمرکز توجه را از دولت جدید و نخبگان ایلی به گروه‌های فرودست ایلی منتقل می‌کنند. فصل سوم به تنش‌ها و درگیری‌هایی می‌پردازد که درون کنفدراسیون بختیاری در حال شدت گرفتن بود و به بررسی دیدگاه‌های متفاوتی می‌پردازد که میان گروه‌ها و لایه‌های ایلی به طور فزاینده‌ای خودآگاه ظهور کرده بود، از جمله نسل کهنتر نخبگان بختیاری، خوانین شاخه‌های فرعی (تابعه)، کلاتران ایلی در لایه میانی، توده عشایر کوچ‌رو و دهقانان مستأجر ایلی یک جانشین. این فصل تغییرات درونی‌ای که منجر به از هم پاشیدن هرم ایلی می‌شد به تحولات گسترده‌تر ملی، سیاسی و اجتماعی-اقتصادی مرتبط می‌سازد که در همه جا سلطه نخبگان سنتی را تضعیف می‌کرد.

فصل چهارم به بررسی موشکافانه نگرش دولت جدید به روستای ایرانی می‌پردازد؛ به خصوص تغییراتی که قوانین ارضی در روابط روستایی و واکنش‌های فقرای ایلی، اعم از عشایر کوچ‌رو و یک جانشین پدید آوردند. این فصل برخلاف فرض رایجی که روستاییان را منفعل می‌دانست - که هم در پژوهش غربی و هم ملی‌گرایی ایرانی مطرح می‌شود - روش‌هایی را بررسی می‌کند که جوامع ایلی در واقع از طریق آنها با هدف دفاع از خودشان و مقاومت در برابر تغییرات نامطلوب در روابطشان با خوانین و با افسران ارتش و مقامات دولتی، چه به تنهایی و چه در ترکیب با سایر نیروهای اجتماعی، واکنش‌های فعال متنوعی به ابتکارات رژیم نشان دادند. این فصل همچنین به بررسی عواملی می‌پردازد که در شکل‌گیری این واکنش‌ها نقش داشتند: تغییر در شرایط زیستی آنان، تجربه‌هایشان به عنوان کارگران مهاجر در میدان‌های نفتی و ایده‌های جدید که هم از سوی اعضای جامعه خودشان که به محیط شهری کشیده شده بودند و هم از سوی عناصر معترض در میان نخبگان حاکم به آنها منتقل می‌شد. این فصل بار دیگر مورد کنفدراسیون بختیاری را یک الگو در نظر می‌گیرد. فرایندهای دگرگون‌کننده روستاهای ایران مشخصاً در جنوب کشور پیشرفته‌تر به نظر می‌رسید و تأثیری چشمگیر بر کنفدراسیون‌های ایلی جنوب

از جمله بختیاری‌ها داشت، شاید چون آنها با کارگری مشارکت گسترده‌ای در صنعت نفت داشتند و خوانینشان بیش از پیش در [طبقه] نخبگان سیاسی و اقتصادی ادغام شده بودند. در نهایت، فصل با بحثی دربارهٔ دههٔ ۱۳۱۰ به پایان می‌رسد؛ زمانی که فقیرترین بخش‌های عشایر — در پی وخامت شرایط اقتصادی روستا — به استراتژی‌هایی چون راهزنی و قاچاق برای مقاومت و بقا روی آوردند.

فصل پنجم به سلسله شورش‌های ایلی عشایر و دهقانانی می‌پردازد که در سال ۱۳۰۸ در واکنش به تحمیل برنامهٔ رادیکال اصلاحات تهران آغاز شدند. این فصل علل و پیامدهای شکست این شورش‌ها را که هم علیه دولت جدید و هم علیه نخبگان و اشراف ایلی در نقش ذی‌نفعانِ نظم جدید بودند را بررسی می‌کند و مهم‌تر از همه، قیام‌های ۱۳۰۸ و تهدید ضمنی تداوم قدرت سیاسی ایلی را نقطهٔ عطف حیات نظم جدید در نظر می‌گیرد؛ نقطه‌ای که به وخامت شدید در وضعیت روانی شاه و نیز در ذهنیت و روحیهٔ رژیم انجامید و مستقیماً به توسل دولت به روش‌های ترور سیاسی منتهی شد.

دو فصل پایانی دوباره بر دولت و نخبگان ایلی متمرکز می‌شود. از دیدگاه ملی‌گرایان — و خود رضا شاه — سران ایلی، همچون خوانین بزرگ بختیاری و شیخ خزعل، به دلیل ارتباطشان با شرکت نفت ایران و انگلیس به شکلی جبران‌ناپذیر بی‌اعتبار شده بودند. فصل ششم با استفاده از آرشیو شرکت نفت و دیگر نهاد مهم تجاری بریتانیا در ایران، یعنی بانک شاهنشاهی، مسیر واقعی — و نه افسانه‌ای — این رابطه را میان ایلات و شرکت ترسیم می‌کند و هم به تشریح پیگیری بی‌وقفه و بی‌مهارِ منافع محدود شرکت و هم استراتژی‌های به‌سادگی کنار زده‌شدهٔ خوانین بختیاری می‌پردازد. این فصل به‌ویژه نشان می‌دهد که شرکت، همچون سفارت بریتانیا، در رهاکردن خوانین و همسویی پرشور با رژیم تهران هم عمل‌گرا و هم بی‌رحم بود. در واقع، برخلاف تصویر دشمنی دائمی، رضا شاه و شرکت نفت در بسیاری زمینه‌ها توانستند منافع خود را به یکدیگر نزدیک سازند و

جز در بحران مربوط به بازنگری امتیاز در اوایل دهه ۱۳۱۰، کمابیش باهم هماهنگ کار کردند.

فصل هفتم، سیاست‌های ایلی رژیم را از منظر سقوط وزیر جنگ بختیاری، سردار اسعد، و سرکوب شدید سران ایلی جنوب به‌طور کلی بررسی می‌کند. این فصل سیاست ایلی را در چارچوب گسترده‌تر بحرانی قرار می‌دهد که در اوایل دهه ۱۳۱۰ شمسی نخبگان ملی‌گرا دستخوش آن شدند و با بررسی این سیاست برخی ویژگی‌های کلیدی رژیم در عبور از دومین دهه حیات خود را آشکار می‌سازد.

در پایان کتاب با ارزیابی تأثیر دوره رضا شاه و اهمیت بلندمدت تجدید حیات آشکار سیاست‌های ایلی که پس از کناره‌گیری او رخ داد، خاتمه می‌یابد. این بخش به بررسی تلاش‌های تازه بریتانیا برای احیای سیاست‌های ایلی برای مقابله با نفوذ فزاینده حزب توده در جنوب ایران در زمینه تغییر یافته جنگ سرد می‌پردازد و همچنین بازآفرینی مسئله ایلی در جنوب به‌عنوان یک مسئله ملی-قومی تحت حمایت بریتانیا را تحلیل می‌کند. بخش نتیجه‌گیری، با بحثی درباره دهه‌های سلطنت محمدرضا شاه، به شکاف میان جمعیت‌های ایلی سراسر کشور و انشعاب آنها اشاره می‌کند: در مورد کردها، این انشعاب به دگرگونی از ایل‌گرایی به قومیت‌گرایی انجامید و در جاهای دیگر به ایل‌زدایی و جذب در طبقات اجتماعی و سازمان‌هایی سیاسی که در چارچوب ملی فعالیت می‌کردند-که آگاهانه یا ناآگاهانه از مرزهای منطقه‌ای، ایلی یا فرقه‌ای فراتر می‌رفتند- منجر شد. بااین حال هر دو مسیر به‌ناگزیر به زوال سیاست‌های ایلی انجامید.

ایل و دولت

«مسئله ایلی» در ایران

مسئله ایلی، هم از منظر سیاست عملی و هم از نظر ایدئولوژیک، برای رژیم جدیدی که از طریق کودتای ۱۲۹۹ به قدرت رسید و برای نخبگان ملی‌گرایی که حامی آن بودند بسیار اهمیت داشت. یک دهه و نیم پیش که همراه با انقلاب و جنگ بود، قدرت ایلی به شکلی گسترده و همگانی احیا شد و ایلات بخش وسیعی از کشور را به تسلط خودشان درآوردند. سرکوب ایلات در ۱۲۹۹ برای ملی‌گرایان ایرانی‌ای که تازه به قدرت رسیده بودند بخش ضروری پروژه بزرگ ترشان به شمار می‌رفت: ایجاد یک دولت مدرن، متمرکز، با جمعیتی از نظر فرهنگی همگن. [۱] برنامه آنان روشن بود: نابودی خودمختاری و اقتدار فئودالی سران ایلات باید بلافاصله با تسلیم جمعیت‌های ایلی در برابر قدرت بی‌واسطه دولت مدرن و ادغامشان در جامعه‌ای یک‌جانشین همراه می‌بود. رژیم جدید از همان لحظه که در تهران قدرت را در دست گرفت به‌طور مستمر تلاش کرد تا هژمونی نظامی و اداری‌اش بر ایلات را مستقر کند و به این ترتیب رابطه مرکز و پیرامون در ایران را متحول کرد.

محور اصلی تلاش دولت‌سازی در اوایل دوره پهلوی ریشه‌کن کردن قدرت ایلی بود. نخبگان ملی‌گرای ایران، همانند همتایان خود در دیگر نقاط خاورمیانه، بر این باور بودند که حاکمیت و استقلال تنها با خلع سلاح کامل جمعیت غیرنظامی و تمرکز قدرت مادی در ید دولت امکان‌پذیر است.

از دید این جریان برپایی یک اقتدار ملی واحد در ایران — که از وفاداری مستقیم و همگانی مردم برخوردار باشد و تنها مرجع تماس با قدرت‌های خارجی تلقی شود — برای بقای سیاسی کشور حیاتی بود. به علاوه، از این منظر، عشایر ایلی سرچشمه بی‌نظمی و قانون‌گریزی داخلی و در حقیقت در نقطه مقابل تجدد بودند. رژیم و حامیانش — و در واقع جمعیت یک‌جانشین کشور — ایلات را نه تنها مردمانی بدوی که نمادی از عقب‌ماندگی ایران می‌دانستند. خود رضا شاه نیز، همچون همتای زمانه‌اش مصطفی کمال آتاتورک، به تصویری که کشورش در برابر غرب عرضه می‌کرد حساس بود؛ و مخصوصاً جذابیت کهنه‌گرایانه، خیال‌انگیز و «اگزوتیک» عشایر برای بازدیدکنندگان اروپایی، او را می‌رنجانده.

زمینه تاریخی

ابداع ملی‌گرایانه «مسئله ایلی» ریشه در ایدئولوژی مدرنیسمی داشت که در نیمه دوم قرن نوزدهم در میان روشنفکران ایرانی پدیدار شد. [۲] اصلاح‌گرایان ایرانی، در جریان جست‌وجوی روزافزون و شتابان برای یافتن دلایل «افول» آشکار ایران — به خصوص در برابر حضور فزاینده و تهدیدآمیز غرب — «مسئله ایلی» را به‌منزله یکی از ضعف‌های اساسی در مسیر توسعه ایران، «بدبختی تاریخی» و «میراثی از یورش‌های تُرک-مغول» تشخیص دادند. [۳] برای این جریان‌ها، و در واقع برای بخش بزرگی از جمعیت شهری، میزان تمایل و توانایی هر حکومت ایرانی یکی از آزمون‌های کلیدی برای سنجش کارآمدی آن برای ریشه‌کن کردن این «بدبختی تاریخی» بود. پیشرفت و توسعه، نظم، ثبات سیاسی و استقلال ملی همگی بستگی به این داشت که سران ایلی عمدتاً خودمختار و «فئودالی» سرکوب شوند و عشایر هم شیوه زندگی کوچ‌نشینی را تغییر دهند. در واقع، یک‌جانشین کردن عشایر، جزئی از برنامه اکثر احزاب سیاسی دوران مشروطه به شمار می‌رفت. [۴]

ابعاد بدیع نگرش ملی‌گرایانه‌ای که در حال شکل‌گیری بود غالباً دست‌کم گرفته می‌شد. قدرت ایلی در ایران تا پیش از گسترش چنین تجویزهای ایدئولوژیکی هرگز مسئله‌ای «مشکل‌زا» به نظر نمی‌آمد. از قضا دودمان قاجار، همچون بسیاری از اسلافش، خاستگاهی ایلی داشت و هویت‌های ایلی در جامعه از منزلت و جایگاه مهمی برخوردار بودند. در واقع، حتی تا نیمهٔ قرن نوزدهم نیز شاه و دربار او عملاً به صورت نیمه‌کوچ‌نشینی عمل می‌کردند؛ زمستان را در تهران می‌گذراندند و تابستان‌ها به نواحی خنک‌تر کوچ می‌کردند. [۵] هم خوانین و هم عشایر در ساختارهای سیاسی و نظامی دولت قاجار جایگاهی تثبیت شده داشتند و به‌راستی بخشی حیاتی از توان دفاعی آن را تشکیل می‌دادند. [۶] نیروهای سواره‌نظام نامنظم که سران ایلی تجهیز و فرماندهی‌شان می‌کردند، در طول قرن نوزدهم و بخش عمده‌ای از قرن بیستم مؤثرترین عنصر قدرت نظامی ایران را تشکیل می‌دادند، این در حالی است که نقش خوانین در جمع‌آوری مالیات و حفظ نظم ابتدایی برای کارکرد حکومت قاجار ضرورت داشت.

تلاش‌هایی که در مقاطع مختلف نیمهٔ دوم قرن نوزدهم برای اصلاحات انجام گرفت رفته‌رفته توجه را به مانعی معطوف ساخت که توان نظامی مستقل و پایگاه‌های قدرت سران ایلات در برابر تمرکز قدرت و تحقق حاکمیت ملی ایجاد کرده بودند. [۷] هرچند دولت‌های سنتی، مانند دولت قاجار، معمولاً از انسجام و تحکمیابی واحدهای ایلی حمایت می‌کردند — چراکه راحت‌تر می‌شد بر آنها تسلط پیدا کرد — و حتی در تشکیل کنفدراسیون‌های بزرگ ایلی چون بختیاری، خمسه و قشقایی نقش داشتند، اما ایدئولوگ‌های ملی‌گرای مدرن به تدریج ایلات را ذاتاً پدیده‌هایی نابهنگام و زیان‌بار برای پروژهٔ دولت‌سازی تعریف کردند. [۸]

انقلاب مشروطهٔ ۱۲۸۵ تا ۱۲۹۰ آغازگر تلاشی بی‌سابقه برای دولت‌سازی بود و نقطهٔ اوج آرمان‌های اصلاح‌گرایانهٔ سیاسی قرن نوزدهم به شمار می‌رفت. با این حال، تأثیر واقعی آن در مجموع تضعیف ساختارهای موجود دولتی بود، بی‌آنکه بتواند جایگزین‌های ملی کارآمدی را بلافاصله

به جای آنها بنشانند. [۹] در خلأ اجتماعی و سیاسی حاصل از این وضعیت، گروهی از سران ایلات پا به میدان گذاشتند. توانایی آنان در بهره‌برداری از فرصت‌های ناشی از فروپاشی اقتدار دولت از آنجا بیشتر شد که بسیاری شان در جریان جنگ‌های مشروطه نقش‌های سیاسی، و به‌ویژه نظامی، بر عهده گرفته بودند. نبود ارتشی منظم سبب شده بود که هم رژیم مشروطه و هم شاه مخلوع ناچار شوند برای پیشبرد اهداف خود به نیروهای ایلی تکیه کنند. مثلاً، قوای سلطنت طلب که از خرداد ۱۲۸۷ تا اردیبهشت ۱۲۸۸ سنگر مشروطه خواهان در تبریز را محاصره کردند، عمدتاً از نیروهای ایلی تشکیل شده بودند و رهبری آنها را رحیم خان چلبیانلو، راهزن سابق، بر عهده داشت. او بعدها برای مقابله با مشروطه خواهان در آذربایجان اتحادیه‌ای ایلی تشکیل داد. [۱۰] در اواخر ۱۲۸۸ و اوایل ۱۲۸۹ نیز بخش عمده نیرویی که از تهران به فرمان رژیم تازه احیاشده مشروطه برای مقابله با رحیم خان اعزام شد نیروهای بختیاری تشکیل می‌دادند و فرماندهی آن را سردار بهادر بختیاری و ییهم خان ارمنی، مشروطه خواه نامدار، مشترکاً بر عهده داشتند. [۱۱]

اما بی‌تردید بختیاری‌ها در این سال‌ها در میان سایر گروه‌های ایلی بیشترین پیشرفت را داشتند. [۱۲] خوانین بختیاری با پیوستن به مشروطه خواهان شهری — ابتدا به صورت محلی در اصفهان و سپس در پایتخت — توانستند حوزه نفوذشان را به شکلی اساسی گسترش دهند و از چارچوب‌های محدود ایلی و منطقه‌ای فراتر روند. آنها پس از لشکرکشی به تهران در سال ۱۲۸۸ و ایفای نقشی حیاتی در بازگرداندن مشروطه و احیای آن، دیگر ناچار نبودند صرفاً به ارتباط با نیروهای نزدیک قدرت در پایتخت بسنده کنند، بلکه خودشان توانستند مستقیماً درون دولت مرکزی نفوذ کنند. تا سال ۱۲۹۰، با وجود سقوط حکومت مشروطه، خوانین بختیاری به اوج قدرت خود رسیده بودند: پست‌های رئیس‌الوزاری و وزیر جنگ و نیز والی‌گری هفت ایالت جنوبی را در اختیار داشتند. قدرت

و جاه‌طلبی آنان چنان افزایش یافته بود که حتی گمان می‌رفت قصد کودتا و تصاحب تاج و تخت را دارند.

به دنبال اولتیماتوم روسیه و سرکوب مجلس در سال ۱۲۸۹، ایران وارد دهه‌ای از جنگ و اشغال نظامی به دست دول خارجی شد. فروپاشی شتابان دولت مرکزی ناگزیر به خودمختاری هرچه بیشتر ایلات و گسترش نفوذ سیاسی و نظامی آنان در مناطق مختلف انجامید و چشم‌اندازی از فروپاشی ملی، جدایی طلبی‌های منطقه‌ای و تسلط کامل و رسمی قدرت‌های سلطنتی را پیش رو نهاد.

مسئله ایلی به تدریج برای ملی‌گرایان ایرانی با نگرانی درباره بقای ملی درهم گره خورد. آنها نه تنها گرایش‌های گریز از مرکز و تجزیه طلبانه نهفته در احیای قدرت ایلات را ناخوشایند می‌یافتند، بلکه به شدت از حمایت آشکار و فزاینده قدرت‌های خارجی، به ویژه بریتانیا، از سران ایلات خشمگین بودند. تلاش بریتانیا در جلب و حمایت از متحدان ایلی، که در آغاز به منظور رقابت با روسیه و اهمیت روزافزون بازرگانی در جنوب ایران و خلیج فارس انجام می‌شد، در اواخر قرن نوزدهم ابعاد تازه و گسترده‌تری یافت و در ابتدای قرن بیستم، با کشف نفت در جنوب ایران و بهره‌برداری تجاری موفقیت‌آمیز از آن، شتابی مضاعف گرفت. در فاصله چند سال، پیوندهایی که پیش‌تر مقامات سیاسی و کنسولی بریتانیا با خوانین بختیاری و شیخ خزعل برقرار کرده بودند، با ارتباطات مستقیم و مكملی که شرکت نفت ایران و انگلیس^۱ با سران ایلات ایجاد کرد، مستحکم‌تر شد. در آغاز قرن بیستم خوانین بختیاری، قوام‌الملک رئیس ایل خمسه و شیخ خزعل، همگی کاملاً در خدمت منافع بریتانیا درآمده بودند. از میان کنفدراسیون‌های بزرگ ایلی جنوب، تنها ایل قشقایی بیرون از مدار نفوذ بریتانیا باقی ماند. با تضعیف هرچه بیشتر اقتدار تهران پس از ۱۲۸۵ و بار دیگر پس از ۱۲۸۹، سرمایه‌گذاری سیاسی و نظامی بریتانیا بر قدرت‌های محلی در جنوب ایران بی‌وقفه گسترش یافت.

1. Anglo-Persian Oil Company (APOC)

بریتانیا در میان همه قدرت‌های امپریالیستی بیشتر از دیگران موفق شد که از ایلات برای پیشبرد منافعش بهره ببرد؛ هرچند در این زمینه تنها نبود. در شمال کشور، روس‌ها نیز در ایل شاهسون نفوذ کردند و حتی توانستند از میان آنها سربازان بسیاری برای بریگاد قزاق ایران جذب کنند. [۱۳] در جریان جنگ جهانی اول، هم متفقین و هم متحدین سعی کردند ایلات را به مثابه نیروهای نیابتی و واسطه خودشان به کار گیرند. عثمانی‌ها در بخشی از تلاش‌های نظامی‌شان از کردهای غرب ایران نیرو گرفتند، و آلمانی‌ها هم همه استراتژی‌شان را بر پایه طرح‌های کاپیتان ویلهلم واسموس بنا نهادند تا با تحریک خوانین ایلی کوچک اطراف بوشهر و برانگیختن احساسات ضد بریتانیایی قشقای‌ها و برخی از خوانین ناراضی بختیاری تلاش‌های جنگی متفقین را مختل کنند. [۱۴]

در پایان جنگ، موقعیت بریتانیا در ایران بیشتر از همیشه مستحکم به نظر می‌رسید، زیرا انقلاب روسیه رقیب اصلی امپریالیستی آن را از میدان بیرون رانده بود. با این حال، بریتانیا خیلی زود علیه منافعش تهدیدهای جدیدی را احساس کرد. لرد کرزن، وزیر خارجه وقت، استراتژی‌ای برای تثبیت برتری بریتانیا از طریق قرارداد ۱۹۱۹ پیشنهاد کرد، اما با موجی تازه و پرتحرک از ملی‌گرایی ایرانی ناکام ماند. در همان حال، نگرانی دیرینه بریتانیا از روسیه به شکلی متفاوت و حتی شدیدتر از قبل بازگشت، این بار با استقرار قدرت شوروی در مرزهای ایران. با ناتوانی حکومت مرکزی و ضعف شدید نیروهای نظامی کشور، پیوند بریتانیا با متحدان ایلی‌اش در جنوب اهمیتی فزاینده یافت. در واقع، بلافاصله پس از پایان جنگ جهانی، تلاش بریتانیا برای به خدمت گرفتن ایلات جنوبی در جهت حفاظت از منافع استراتژیک و تجاری‌اش در ایران به اوج رسید. حتی طرح‌هایی برای تشکیل یک واحد سیاسی بختیاری در نواحی مرکزی و جنوبی کشور، با محوریت اصفهان، در صورت سقوط تهران به دست ارتش شوروی تهیه و احتمال ایجاد یک امارت مستقل برای ولایت نفت خیز عربستان (خوزستان) به رهبری شیخ خزعل نیز مطرح شد. [۱۵]